هوالعلیم

ویژگی‌های انسان کامل و مقام مخلصین در قرآن کریم

نقش اخلاص و نفی خواطر در عصمت و کمال انسان

برگرفته از کتاب «امام شناسی»
حضرت علاّمه آیت‌الله حاج سیّد محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس سرّه

بسم الله الرّحمن الرّحیم
و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین
و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدی
و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم
قال الله الحکیم فی کتابه الکریم

﴿فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً﴾[1]

مهم ترین عامل وصول انسان به کمال

انسان همانطوری که دارای اعضاء و جوارح مختلفی است، دارای غرائز و صفات متفاوتی است، مانند غضب و میل به‌طعام و دفاع از نفس و حّب جاه و سایر لذائذ، و غریزه انتقام و عبودیت و ایثار و غیرها.

و معلوم است که هر یک از آنها را باید در جا و محل خود بکار بندد و به‌اندازه معینی مصرف کند، و الّا موجب ضرر و چه بسا سبب هلاکت خواهد شد.

و این به‌علّت بکار نبستن دستگاه منظّم کننده قوای عقل و ادراک است، مثلًا اگر شخصی در حال غذا خوردن بخواهد کاملًا از لذّت غذا بدون حدّ معین و مقدار ثابتی بهرمند گردد، مسلّماً به علّت تکثیر در أکل و شرب می‌میرد؛ و اگر کسی در اعمال غریزه جنسی از عقل پیروی نکند، بسبب زیاده روی خود را از پای در آورده در آغوش مرگ می‌خسبد.

یکی از غرائز حبّ به‌خدا و رسیدن به‌کمال اطمینان و کامیاب شدن از لقای خدا و وصول به‌مقام عزّ اوست، و تا انسان به این مطلوب نرسد آرام نمی‌گیرد، و برای وصول به این مقام نیاز به‌مجاهده با نفس امّاره دارد، یعنی در هر لحظه باید مراقب بوده، کاری خلاف رضای خدا از او سر نزند و کردارش صالح باشد.

در هر قدمی که بر می‌دارد از تسویلات نفس و تزیینات ابلیس روی گردانیده، دل به‌خدای خود بسپارد و خواطر شیطانی را از ضمیر خود به‌دور ریخته، نفس متحرّک و موّاج و مضطرب خود را بیاد خدا آرام کند.

این عمل احتیاج به‌مجاهده دارد، مجاهده با نفس و رسیدن به‌منزل اخلاص، تا از مخلِصین گردد، و در تمام کارها از عبادت و غیر آن در هیچ چیز غیر خدا را منظور و مقصود خود نداند، و صرفاً کردارش خالصاً لوجهه الکریم بوده باشد.

نفی خواطر به وسیله ذکر مهم ترین عامل رسیدن به آرامش

چون انسان در هیچ حال از تهاجم افکار و خیالات وارده در قلب خالی نیست، حتّی در حال سکوت و استراحت، خواطر بدون اختیار مانند سیل به دل انسان هجوم می‌آورند، و حتّی در حال خواب، خواطر از انسان دست برنمی‌دارند؛

لذا برای سکون و آرامش دل باید با ذکر خدا و مجاهده بسیار قوی در مقابل هجوم خاطرات مقاومت نمود، و دل را از دستبرد آنان محفوظ نگاهداشت، و در هر لحظه از منویات شخصی دست برداشت، و اختیار و رضای حضرت باری تعالی را بر رضا و اختیار خود ترجیح داد.

---

[1] سوره کهف: ۱۸ ـ آیه ۱۱۰

اگر انسان به‌یاری و توفیق خدا در این مرحله ایستادگی بنماید، و مجاهده خود را ادامه بدهد کم کم همه مراتب شخصیت طلبی و استکبار و استقلال منشی او خداحافظی نموده و می‌روند، و ذلّ عبودیّت نسبت به ساحت حضرت معبود و روح خدا طلبی و نیاز و فقر بدرگاه او جانشین آن می‌گردد.

از خود پرستی برون رفته خدا پرست می‌گردد و حقیقت عبودیت را در خود ملاحظه و مشاهده می‌کند، قلب او آرام می‌گیرد، و از نوسان و حرکت می‌ایستد، و از اضطراب و آشفتگی به اطمینان و سکون رهبری می‌شود؛ وجودش و سرّش پاک و پاکیزه می‌گردد و خواطر شیطانی دیگر به‌دو راه پیدا نمی‌کند، و سایر خواطر با اجازه او بدرون دل راه می‌یابند، و بدون اجازه، حق ورود ندارند.

چون دل در این هنگام به‌تمام معنی الکلمه پاکیزه شده و صیقلی به‌صیقل محبّت و عبودیّت شده است؛ لذا جمال و انوار الهی در او مشهود، و آئینه تمام نمای ذات و اسماء و صفات حضرت معبود می‌گردد، و این مقام مخلَصین است که بسیار مقامی والا و ارجمند است.

خصوصیات مخلَصین در قرآن کریم:

الف: عجز شیطان از اغوای آنها

طبق آیات قرآن این دسته دارای آثار و خصوصیاتی مختصّ به‌خود خواهند بود:

اوّلاً شیطان و نفس امارّه به آنها دسترسی ندارد، و از آنها کاملا مأیوس است، و نمی‌تواند به‌اندازه سر سوزنی در دل آنها رخنه نموده و اثری بگذارد.

﴿وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾[1]

﴿قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾[2]

خود شیطان در این حال اعتراف دارد که عاجزتر از آن‌استکه بتواند آنان را از راه منحرف بنماید، چون دل آنها محل خدا شده، و معلوم‌است که شیطان قدرت غلبه و استیلا بر جایگاه خدا را ندارد.

این چنین افراد دائماً در حرم خدا مصون و محفوظ از هر گناه فعلی و قولی و فکری و قلبی و سرّی، و نیز خالی از هر گونه خطا و اشتباه بوده، فعل آنان فعل حقّ، زبان آنان زبان حقّ، چشم آنان چشم حقّ، گوش آنان گوش حقّ، و بالأخره تمام کانون وجودی آنان متعلّق بحضرت حقّ و خانه قلب و سرّ آنان در بسته به تسلیم خدای منّان داده شده است.

و معلوم‌است که واردات قلبیّه آنان بإذن حقّ، بامر حقّ بوده، آنچه را که ضمیر آنان از عوالم بالا تلقّی کند خواه به‌طور وحی و تشریع شریعت باشد، خواه به‌عنوان ادراک مطالب کلیه و علوم حقیقّیه، و اطّلاع بر اسرار و مغیبات که شأن امام و اولیای خداست؛ در هر حال قلب آنان معصوم و عاری از هر گونه گناه و خطائی خواهد بود.

ب: قدرت بر ستایش ذات مقدس الهی بدانسان که شایسته اوست

و ثانیاً چون فکر و سرّ آنان وسیع شده، و آنان از تمام مراحل هستی عبور نموده و متحقّق به‌ذات حق شده‌اند، لذا می‌توانند خدا را چنانکه شاید و باید حمد و ستایش کنند، ستایشی که لایق ذات مقدّس اوست.

﴿سُبْحانَ اللهِ عَمَّا يَصِفُونَ إِلَّا عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ﴾[3]

چون هر موجودی که بخواهد خدا را حمد کند باندازه استعداد و ظرفیت و به‌قدر فکر خود و علم

---

[1] سوره الحجر: ۱۵ ـ آیه ۳۹ الی ٤٠

[2] سوره ص: ۳۸ ـ آیه ۸۲ الی ۸۳

[3] سوره الصافات: ۳۷ ـ آیه ۱۵۹ الی ۱٦۰

خود حضرت معبود را می‌ستاید.

حضرت حقّ بالاتر از مقدار و اندازه علم و ظرفیت وجودی اوست، لذا هیچ موجودی نمی‌تواند آنطور که باید خدا را حمد کند، و لذا با ستایش باید تسبیح را توأم نمود، یعنی در عین آنکه تو را حمد می‌کنیم و به‌تمام مراتب جمال و کمال می‌ستائیم، تو را منّزه و مقدّس و پاکتر از این می‌دانیم که این ستایش ما سزاوار مقام عز و جلال و عظمت تو باشد.

سُبحَانَ ربّی الأعلَی و بحمدِه ـ سُبحَان ربّی العظیمِ و بحَمده ـ ﴿وَ یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلائِکَةُ مِنْ خِیفَتِهِ﴾[1]

رعد آسمان و فرشتگان، از خوف خدا و کوچکی آنان در برابر عظمت آن حضرت پیوسته با ستایش خود، تسبیح و تنزیه می‌کنند.

﴿وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ﴾[2]

تمام موجودات بدون استثناء با ستایش و تمجید خود، اعتراف بعدم وصول حمد و ستایش، به‌ساحت قدس او را دارند؛ و لذا با حمد خود تنزیه و تقدیس نموده، ذات مقدّس او را از این گونه ستایشها بالاتر و منّزه‌تر می‌ستایند.

امّا بندگان مخلَص خدا که هیچ جنبه هستی به‌خود در آنها مشهود نیست، بلکه هستی آنان هستی حقّ شده است، و قلب آنان عرش و کرسی آن حضرت است، آنان می‌تواند خدا را چنانکه شاید بستایند و در حقیقت خدا ستاینده خود بوده است.

عدم منافات این مقام با جمله «ماعرفناک حق معرفتک»

و این تقریب منافاتی با جمله ما عرفناک حقَّ مَعرفتِک ندارد، زیرا مفاد این جمله، عرض ذلّ و فقر در عالم امکان و کثرت است، و مفاد ﴿سُبْحانَ اللهِ عَمَّا یَصِفُونَ إِلَّا عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِینَ﴾، تحقّق فنای حقیقی در تمام مراتب اسماء و صفات و ذات حضرت احدیت است که در آن مقام فنای مطلق، مختصر شائبه هستی و اظهار أنانیت نمودن، کفر و شرک بوده و از ساحت اخلاص مخلَصین بسی دور است.

ج: معافیت از سؤال و حساب و حشر و عرض و کتاب و میزان

و ثالثاً برای آنان مؤاخذه و بازخواستی نیست، و سؤال و کتابی ندارند سؤال قبر، و نکیر و منکر، و حشر و عَرْض، و کتاب و میزان، و صراط برای آنان نیست

﴿فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِینَ﴾

تمام افراد انسان در پیشگاه عدل خدا حاضر شوند و مورد عرض و سؤال قرار گیرند، مگر بندگان مخلَص خدا که آنها از سؤال و عرض، به‌سبب مجاهدات نفسانی و اخلاص در عمل و قول و فکر و سِرّ از محلّ مؤاخذه و سؤال عبور نموده و در جایگاه والای مخلَصین در حرم خدا وارد شده و در آنجا آرمیده‌اند.

و در حقیقت، موجودی که وجود خود را تسلیم نموده و چیزی برای او نمانده است، دیگر چگونه حضور یابد، و مورد سؤال واقع شود.

سؤال و کتاب برای کسانی است که در آنها شوائبی از ربوبیت بوده، و اعمالی طبق این شوائب از آنها سر زده است، ولی آنکه در او غیر از حقیقت عبودیتِ محضه چیزی نمانده است، و تمام مراتب وجودی او بأعلی الکلمه ندا بر فقر و نیاز و ذلّ عبودّیت می‌نماید، چگونه حضور و سؤال درباره او

---

[1] سوره الرّعد: ۱۳ ـ صدر آیه ۱۳

[2] سوره الاسراء: ۱۷ ـ آیه قمتی‌از آیه ٤٤.

متصوّر است.

این بندگان مرگ ندارند و همیشه به‌حیات حقّ زنده و جاویدند، چون وجه اللَه شده، و نماینده و نشان دهنده خدایند، و معلوم‌است که هلاکت و بوار در مراحلی است که هستی، غیر هستی حقّ و غیر وجه او باشد.

﴿وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللَّهُ﴾[1]

﴿وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللَّهُ﴾[2]

وقتیکه در صور دمیده شود تمام موجوداتیکه در زمین و آسمانند، از شدت ترس و وحشت هلاک می‌شوند، مگر افرادی را که خدا بخواهد.

در این دو آیه ملاحظه می‌شود که خداوند یک‌دسته را استثناء نموده است: آنهائی‌که مورد مشیت خدا واقع شده، و خدا نمی‌خواهد هلاک شوند برای آنان ترس و هلاکتی نیست.

از طرف دیگر می‌بینیم که خداوند می‌فرماید تمام موجودات غیر از وجه خدا همه و همه بدون استثناء هلاک خواهند شد.

﴿كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾[3]

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ﴾[4]

تمام موجوداتی‌که در روی زمین زیست می‌کنند فانی و هلاک شونده‌اند، مگر وجه اللَه که در آن فنا و زوالی نیست.

از ملاحظه این دو آیه با دو آیه سابق الذکر به‌دست می‌آید که همان افرادی را که خدا می‌خواهد، و به‌واسطه نفخ در صور نمی‌میرند، کسانی هستند که وجه اللَه شده و نمایش دهنده خدا به تمام معنی گشته‌اند، یعنی اولیای خدا و مقرّبین درگاه او مرگ ندارند.

و با انضمام این نتیجه به آیه سابق که فرمود: ﴿فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾، استفاده می‌شود که بندگان مخلَص خدا نه سؤال و کتابی دارند، و نه مرگ و انعدامی، بلکه پیوسته آنها به‌حیات حقّ أبداً سرمداً زنده خواهند بود.

د: پاداش و جزای مخلَصین در مقابل عمل نبوده و بیحدّ و حصر است

رابعاً خداوند علیّ أعلی، برای بندگان مخلَص خود جزائی محدود و معین قرار نداده است، چون هر چه از بهشت و نعمتهای بهشتی به آنها بدهد، کمتر از مقام و منزلت آنهاست، بلکه جزای آنها خود ذات أحدیت و مشاهده انوار جمال اوست و بس.

﴿وَ ما تُجْزَوْنَ إِلَّا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾[5]

مزد و جزای آنها بیحدّ و بی‌حساب بوده، چون آنها از نفس و عالم مقدار عبور کرده و به دریای عظمت و جلال رسیده‌اند، لذا نفس تحقّق در آن مقام جزای لا متناهی و بی عدّ و حدّ آنان خواهد بود.

---

[1] سوره النّمل، ۲۷ ـ صدر آیه ۸۷

[2] سوره الزّمر: ۳۹ ـ صدر آیه ٦٨

[3] سوره القصص: ۲۸ ـ قسمتی‌از آیه ۸۸

[4] سوره الرّحمن: ۵۵ ـ آیه ۲٦ و ۲۷

[5] سوره الصّافات: ۳۷ ـ آیه ۳۹ و ٤٠

مقام خلوص ذاتی مساوی است با مصونیت از گناه به حفظ و صیانت الهی

باری از این آیاتی که درباره مخلَصین و مقام و منزلت آنان ذکر شد، استفاده می‌شود که مخلَصین از بندگان خدا من جمیع الوجوه غیر از سایر بندگانند، آنان مصون بصیانت حضرت ذو الجلال بوده، و هیچ آفتی از گناه و معصیت که لازمه سیطره شیطان و نفس امّاره است در آنها نیست.

و این معنی عصمت از گناه است که خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: ما که حضرت یوسف را از ابتلای به‌گناه با زلیخا حفظ کردیم، بعلّت آن بود که او از بندگان مخلَصین ما بود.

﴿كَذلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾[1،2]

---

[1] سوره یوسف: ۱۲ ذیل آیه ۲٤

[2] این مقاله از کتاب امام شناسی ج اول، ص ۴۳-۴۸ گرداوری شده است.